

تأثیرات زیرسیستمی پویش‌های نظام بین‌الملل: با تمرکز بر روابط قدرت‌های بزرگ

اسحق سرداری مهر^۱

محمود سریع‌القلم^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۳۱

چکیده

رفتار و روابط قدرت‌های بزرگ یکی از متغیرهای نقش‌آفرین در پویش‌های سیستمی نظام بین‌الملل است. این مقاله بر دو سطح تحلیل سیستمی و زیرسیستمی نظام بین‌الملل متمرکز است و سعی دارد به این پرسش اصلی پاسخ دهد که روابط قدرت‌های بزرگ به‌عنوان یکی از پویش‌های اصلی نظام بین‌الملل چه تأثیرات زیرسیستمی دارد؟ فرضیه پژوهش این است که در وضعیتی که در نظام بین‌الملل، یک قدرت بزرگ مستقر و یک قدرت بزرگ در حال خیزش وجود دارد که فاصله‌ی قدرت آن‌ها با سایر قدرت‌های بزرگ قابل ملاحظه است، روابط کنشگران زیرسیستمی با قدرت‌های بزرگ، تابعی از روابط دو قدرت بزرگ با یکدیگر است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیستم بین‌الملل در وضعیت بازتوزیع قدرت قرار دارد. در این زمینه اکتفا به یک یا چند نظریه در چارچوب‌های جداگانه امکان‌درک مناسب از مرحله گذار سیاست بین‌الملل کنونی را فراهم نخواهد کرد. این پژوهش بر آنست تا از طریق هم‌نشین کردن مفروضات دو پارادایم نواقع‌گرایی و نولیبرالیسم و با بهره‌برداری از رویکرد نئو-نئو، نظریه سیستم‌ها و سیستم‌های تابع، به الگوی نظری مناسبی درباره‌ی تأثیرات زیرسیستمی پویش‌های نظام بین‌الملل دست یابد.

واژگان کلیدی: سیستم بین‌الملل، زیرسیستم بین‌الملل، بازتوزیع قدرت، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌مسلط، قدرت‌درحال خیزش.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید ۰۰۰۹-۰۰۰۹-۴۶۵۶-۰۴۹۶؛ شناسه ارکید: e_sardarimehr@sbu.ac.ir

بهشتی (نویسنده مسئول)

۲. استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی. m_sariolghalam@sbu.ac.ir

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم جریان تکامل نظریه‌های روابط بین‌الملل در قالب «موج چهارم پیشرفت» با مفاهیم علمی مواجهه گردید که از نتایج آن، وارد شدن رویکرد تحلیل سیستمی به جریان اصلی نظری روابط بین‌الملل معاصر بود. این رویکرد بر کلیت نظام بین‌الملل متمرکز است. به دلیل این تمرکز در نگاه سیستمی و هم‌چنین پیچیدگی سیستم بین‌الملل، از روابط درون این سیستم، غفلت می‌گردد. به عبارتی، تمامی سیستم‌های پیچیده از کنار هم قرار گرفتن اجزای ساده‌تری تشکیل می‌گردند که می‌توان آن‌ها را زیرسیستم نامید. از این رهگذر، مهم‌ترین نارسایی تحلیل سیستمی، نگاه کل‌نگر و عدم توجه کافی به روابط متقابل زیرسیستم‌هاست. از این رو، درک تأثیرات سیستمی و زیرسیستمی نظام بین‌الملل مستلزم توجه هم‌زمان به این سیستم و اجزای سازنده آن است.

نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل که از دیدگاه سیستمی بهره می‌گیرند، در تبیین تأثیرات و پویای نظام بین‌الملل (هرچند دولت‌ها را بازیگران اصلی این نظام می‌دانند، اما) در قالب نگاه کل‌نگر سیستمی از توجه کافی به جوانب ارادی و تجویزی رفتار دولت‌ها و روابط متقابل زیرسیستمی نظام بین‌الملل، بازمانده‌اند. امروزه با وجود تعدد پویاها و پیچیدگی‌های سیستمی که پدیده‌ی جهانی شدن برای سیستم بین‌الملل به همراه داشته است، هنوز تا حدودی مانند گذشته، سیاست قدرت، در این سیستم، تعیین‌کننده به نظر می‌رسد و تلاش برای درک پویای سیستمی و فروسیستمی نظام بین‌الملل را نمی‌توان بدون توجه به معادلات قدرت‌های بزرگ، به فرجام رساند. از این دیدگاه، یکی از پویای اصلی و اثرگذار در سیستم بین‌الملل، روابط قدرت‌های بزرگ است و این بازی بزرگان در هر برهه‌ای از حیات نظام بین‌الملل، ویژگی‌های خاص خود را بروز می‌دهد. به‌واقع، روابط قدرت‌های بزرگ، موضوعی حائز اهمیت به‌منظور درک پویای سیستمی و فروسیستمی نظام بین‌الملل است.

نویسندگان برای دستیابی به تبیینی در خور از پویای سیستمی و فروسیستمی نظام بین‌الملل، در پی یافتن پاسخی مناسب به این پرسش نظری می‌باشند که روابط قدرت‌های بزرگ به‌عنوان یکی از پویای اصلی نظام بین‌الملل چه تأثیرات زیرسیستمی دارد؟ فرضیه پژوهش این است که در وضعیتی که در نظام بین‌الملل، یک قدرت بزرگ مستقر و یک قدرت بزرگ در حال خیزش وجود دارد که فاصله‌ی قدرت آن‌ها با سایر قدرت‌های بزرگ قابل ملاحظه است، روابط کنشگران زیرسیستمی با قدرت‌های بزرگ، تابعی از روابط دو قدرت بزرگ با یکدیگر است. در راستای آزمون فرضیه مورد نظر و به اقتضای مدل تبیینی که در این پژوهش طراحی شده، از دو گونه روش پژوهش؛ تبیین کارکردی و تبیین ساختاری استفاده خواهد شد. پژوهش در سه قسمت سازماندهی شده است: در قسمت اول، تلاش‌هایی که تاکنون در پاسخ به این پرسش داده شده، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در قسمت دوم، مفروضات نظری

پژوهش در قالب رویکرد نظری خاطرنشان می‌شوند. در قسمت سوم، با بهره‌گیری از ارزیابی آسیب‌شناختی ادبیات نظری، تلاش می‌شود الگوی نظری مناسبی درباره‌ی تأثیرات زیرسیستمی پوشش‌های نظام بین‌الملل ارائه گردد.

پیشینه پژوهش

الف: جریان اصلی نظری روابط بین‌الملل

اثرات سیستمی در نظام بین‌الملل در جریان اصلی به‌خوبی بحث شده، اما به‌زیرسیستم توجه نشده است. از این‌رو، در راستای ضرورت نگاه زیرسیستمی، آسیب‌شناسی تئوریک و شناسایی خلأ نظری موجود، رویکردهای جریان اصلی و نگاه سیستمی آن‌ها در قالب ادبیات پژوهش مرور می‌گردد.

الف. ۱: رویکرد واقع‌گرایی

از دیدگاه تمامی نسخه‌های واقع‌گرایی همه سیاست‌ها سیاست‌قدرت است. واقع‌گرایان تدافعی بر امنیت به‌عنوان هدف دولت و واقع‌گرایان تهاجمی بر قدرت تأکید دارند. اما هر دو گونه و یا آن‌طور که جیمز مایال آن‌ها را به «رنالیست‌های سخت»^۱ و «رنالیست‌های نرم»^۲ تقسیم می‌کند بر بازیگری دولت در نظام بین‌الملل تأکید می‌کنند. تمایز درون‌پارادایمی دیگر، رئالیسم کلاسیک در مقابل رئالیسم‌ساختاری^۳ است (Mayall, 1990: 15). واقع‌گرایی کلاسیک و بویژه مورگنتا در سیاست میان‌ملت‌ها، چنان از موازنه قدرت سخن می‌گوید که گویی این تنها نظام واحدیست که همه بازیگران سیاست بین‌الملل را در بر گرفته است و نظام‌های فرعی سیستم نیز بر اساس موازنه قدرت و تبعیت از کل نظام شکل گرفته و عمل می‌کنند (مورگنتا، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

مواجهه جریان اصلی نظری با مفاهیم علوم مختلف بویژه نظریه‌عمومی سیستم‌ها^۴ به‌تولید نظریه‌های سیستمی منجر شده است. والتس نماینده تلاش برای علمی‌کردن واقع‌گرایی در دهه‌ی ۱۹۷۰ است. او نظریه‌ی واقع‌گرایی ساختاری را در کتاب «نظریه‌سیاست‌بین‌الملل» در سال ۱۹۷۹ مطرح می‌نماید که از مهم‌ترین متون نظری روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید. والتس توضیحی ساختاری از سیاست‌بین‌الملل ارائه می‌دهد و نگاه سیستمی را به اوج می‌رساند و سیاست‌بین‌الملل را قلمرو سیاست‌قدرت، معرفی می‌نماید (Waltz, 1979).

در راستای نگاه سیستمی، واقع‌گرایی، ساختار را با دو مفهوم آنارشی و توزیع قدرت به‌کار می‌گیرد و ساختارها را بر اساس سه‌عنصر اصل‌سازمان‌دهنده، تخصیص کارکردها و توزیع توانمندی‌ها، تعریف می‌کند. از دید والتس، تغییر در توزیع قدرت به معنای تغییر در ساختار سیستم است و رفتارهای کنشگران در سیستم، بستگی به توزیع قدرت موجود دارد (والتس، ۱۳۹۴: ۱۳۰-۱۱۵ و (Waltz, 1979: 80).

1. Hard realists
2. Soft realists
3. Structural realism
4. General System Theory (GST)

مرشایمر، گرچه مانند دیگر واقع‌گرایان غایت دولت‌ها را بقا می‌داند، اما برآنست که ساختار سیستم، بازیگران را به جهت‌گیری‌های تهاجمی سوق می‌دهد و ویژگی آنارشیک ساختار نظام بین‌الملل، عدم قطعیت در برآورد میزان قدرت رقبا، نیات آنان و میزان قدرت لازم جهت تأمین غایت بقا را موجد ترس، ناامنی مزمن و ضرورت‌تمنای سیری‌ناپذیر قدرت می‌داند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۱۱۴ و لیتل، ۱۳۸۹: ۲۹-۲۲). با این حال، پساوالتسی‌ها از جمله بوزان، جونز و لیتل سعی دارند چشم‌انداز سیستمی واقع‌گرایی را با مطالعه‌ی فرایندها توسعه دهند، اما در نهایت برآنند که آنارشی‌ها، منطقی مستقل از فرآیند دارند و در کتاب «منطق آنارشی» تعامل را ساختارمند نمی‌دانند (Little and Jones, Buzan, 1993). از این‌رو، تبیین پارادایم واقع‌گرایی از سیستم بین‌الملل به شدت مادی‌گرایانه است (ونت، ۱۳۹۲: ۳۲-۲۸).

در مجموع، تفکر سیستمی، مادی‌گرایی و نادیده گرفتن تعامل در سیستم بین‌الملل، ستون فقرات پارادایم واقع‌گرایی را شکل می‌دهند. این پارادایم در جهت اهداف پژوهش پیش‌رو، از دو نقصان رنج می‌برد: نخست، عدم نگاه زیرسیستمی به عرصه‌ی سیاست بین‌الملل است و دوم، واقع‌گرایی در نگاه سیستمی از میان‌وجود سیستم، بر ساختار متمرکز است و فرآیند در این چارچوب، تقریباً مغفول است.

الف. ۲. رویکرد لیبرالیسم

لیبرالیسم، دولت‌ها را بازیگران مستقل و یکپارچه نمی‌داند. با این استدلال، دولت‌ها متشکل از نهادهای چندمرکزی هستند و در معرض انواع فشارهای متعارض و متقابل داخلی و سیستم بین‌الملل قرار دارند. از این دیدگاه، قدرت در سیستم بین‌الملل پراکنده و سیال است (هی، ۱۳۹۷: ۴۹-۴۸). در راستای نگاه سیستمی، لیبرالیسم با تئوری صلح‌دموکراتیک و رویکرد نهادگرایی نولیبرال بر موضوع همکاری میان کنشگران در سیستم بین‌الملل تأکید دارد. در این رویکرد، پرسش محوری اینست که چرا نهادهای بین‌المللی اهمیت دارند؟ کوهن می‌گوید: نهادها، اطلاعات و چارچوبی را برای شکل‌دهی انتظارات ارائه می‌دهند (Keohane, 1984).

نهادها شدت معمای امنیتی و اثرات منفی آنارشی سیستم بین‌الملل را کاهش می‌دهند. همین‌طور، لیبرال‌های کلاسیک جزایر صلح را می‌بینند که در آن نهادها و انتظارات پایدار، توسعه یافته است (Welch & Nye, 2017: 69). کارل دوپچ چنین مناطقی را «جوامع امنیتی کثرت‌گرا» نامید که در آن جنگ بین کشورها به قدری غیرقابل تصور می‌شود که انتظارات پایداری برای صلح ایجاد می‌گردد (Deutsch, 1957: 5). در نگاه لیبرالیسم، نهادها چنین انتظاراتی را تقویت می‌کنند. لیبرالیسم برغم تنوع میان‌پارادایمی در راستای اهداف این پژوهش، تحلیل سیستمی از سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهد. به‌طوری که نگاه مادی‌گرایانه و نادیده گرفتن تعاملات سطح سیستمی در این پارادایم، زمینه‌ی غفلت از تأثیرات زیرسیستمی کنش‌های عرصه‌ی بین‌الملل را فراهم آورده است.

ب: نظریه‌های مطالعات منطقه‌ای

سیستم بین‌الملل در نظریات مطالعات منطقه‌ای نیز محل بحث است. در این چارچوب طرز تلقی رویکردهای مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ب.۱: منطقه‌گرایی

ادبیات منطقه‌گرایی شامل سه موج نظریه‌پردازی می‌شود؛ موج نخست (منطقه‌گرایی قدیم)، با دو اثر «نظریه کارکردی سیاست» نوشته‌ی میترانی (۱۹۷۵) که بر کارکردگرایی تأکید داشت و «اتحاداروپا: نیروهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» نوشته‌ی ارنست هاس (۱۹۵۸) بود. موج دوم (منطقه‌گرایی جدید) با مجموعه منطقه‌گرایی‌نویین ویراسته‌ی هتنه، اینوتای و همکاران (۱۳۹۱) شکل گرفت. این اثر، منطقه‌گرایی جدید را در چهار بعد کارگزاری، انگیزه، جهت و گستره از منطقه‌گرایی قدیم متمایز می‌داند. در دهه‌ی ۲۰۰۰ میلادی، موج سوم منطقه‌گرایی با بررسی تعاملات مناطق و با آثار «فراسوی منطقه‌گرایی جدید» (هتنه، ۱۳۹۴: ۲۴۷-۲۳۹) و «سیاست جهان‌گستر منطقه‌گرایی: نظریه و عمل» (فرل و هتنه ۲۰۰۵: ۱۲) تلاش می‌کند روند کنونی در جهان را برآیند پیوند میان جهانی‌شدن و منطقه‌ای‌شدن به‌تصویر بکشد. این رویکرد از دونا رسیای عمده رنج می‌برد: نخست، تعاملات بین مناطق را به تعاملات نهادین فروکاسته است؛ دوم، عدم توجه به این واقعیت که سازمان‌های منطقه‌ای در خلأ عمل نمی‌کنند و در بافتار سیستم بین‌الملل به کنشگری می‌پردازند.

ب.۲: ژئوپولیتیک‌گرایی

بوزان برای تحلیل مناطق، وجود یک سطح تحلیل میانه را افزون بر سطوح تحلیلی ملی و بین‌المللی به‌عنوان تلاشی در جهت پر نمودن شکاف میان سطح دولت و سیستم بین‌الملل ضروری می‌داند (بوزان، ۱۳۸۷: ۲۱۲) و در این راستا، نظریه «مجموعه‌امنیتی منطقه‌ای» را در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس مطرح کرد (۱۹۹۱). سپس در کتاب «مناطق و قدرت‌ها» آن را توسعه داد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸). بوزان و ویور «مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای» را گروهی از دولت‌ها می‌دانند که امنیت ملی آن‌ها را به‌صورت منطقی نمی‌توان جدای از همدیگر بررسی کرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۵). رویکرد ژئوپولیتیک میان ژئوپولیتیک منطقه‌ای و مطالعات سیاسی بین‌المللی پیوند برقرار کرده و به مطالعات امنیتی در سطح منطقه‌ای قوام بخشیده است. اما سیستم بین‌المللی و ارتباط میان آن و زیرسیستم‌ها در پازل نظری این رویکرد، دیده نمی‌شود.

ب.۳: مدل نظام‌محور

این مدل، مناطق را نظام‌های تابع سیستم بین‌الملل می‌داند. تامپسون، برچر، کانتوری و اشپیگل از جمله نظریه‌پردازان نظام‌های تابع هستند. از نظر تامپسون، وجود الگویی از روابط متقابل در میان بازیگران، مجاورت واحدها، شناسایی شدن به‌عنوان نظام‌تابع

از سوی دیگران و وجود حداقل دو یا چند واحد، شاخص‌های اصلی نظام‌های تابع هستند (Thompson, 1973: 93). برچر نیز شش شرط را برای نظام‌تابع ضروری می‌داند: تحدید آن بر اساس منطقه جغرافیایی؛ وجود حداقل سه واحد تشکیل‌دهنده؛ مورد شناسایی قرارگرفتن از طرف سایرین به‌عنوان بخشی جدا؛ ضعیف‌تر بودن واحدهای نظام‌تابع در مقایسه با واحدهای نظام‌مسلط؛ خود را به‌عنوان یک منطقه دانستن و شدت زیاد رسوخ‌پذیری نظام‌تابع در مقابل نظام‌مسلط (Brecher, 1963: 217-220).

کانتوری و اشنپیگل، سیاست بین‌الملل را به‌سه عرصه‌ی جهانی، منطقه‌ای و ملی تقسیم می‌کنند و در تناظر با آن‌ها، سه‌نوع نظام‌مسلط، تابع و داخلی را شناسایی می‌نمایند و با توجه به‌چهار متغیر سطح و میزان انسجام، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط، نظام‌تابع را متشکل از سه‌بخش مرکزی، پیرامونی، و قدرت مداخله‌گر می‌دانند. بخش مرکزی، کانون ثقل سیاست‌بین‌المللی منطقه‌ای است و شامل چند کشور است که دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی مشترک هستند. بخش پیرامونی کشورهایی را در بر می‌گیرد که در یک نظام‌تابع معین، به‌دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از بخش مرکزی حذف می‌گردند، اما در سیاست‌های مربوط به نظام‌تابع نقش دارند. سرانجام قدرت مداخله‌گر که درون منطقه قرار ندارد اما جزئی از نظام‌تابع است، به‌گونه‌ای که حلقه پیوند نظام‌تابع و نظام‌بین‌المللی است. زیرا قدرت مداخله‌گر یکی از قدرت‌های بزرگ نظام‌بین‌الملل است (Spiegel & Cantori, 1973: 487-49).

نظریه نظام‌های تابع، نحوه شکل‌گیری سیستم‌های تابع را تبیین می‌کند و با پیوند زدن پویای درونی این مفهوم به سیستم بین‌الملل از طریق گنجاندن متغیر قدرت مداخله‌گر، نشان می‌دهد که نظام‌های تابع نه در خلأ بین‌المللی، بلکه در بستر بین‌المللی عمل می‌کنند. از این‌رو، بر خلاف دیگر نظریه‌های منطقه‌ای، به‌مفهوم‌پردازی سیستم‌بین‌المللی توجه داشته است. اما در راستای اهداف این پژوهش، دچار این نارساییست که زیرسیستم را در قالب مجموعه‌ای از دولت‌ها در ناحیه‌ی جغرافیایی خاص می‌بیند.

ارزیابی کلی ادبیات نظری

در کتاب انسان، دولت و جنگ برای والنس مسئله این بود که کدام سطح تحلیل فرد، دولت و نظام‌بین‌المللی، از قدرت تبیین بالاتری برای فهم سیاست‌بین‌الملل برخوردار است؟ (Waltz, 1959). تلاش‌های او در ادامه به نظریه سیاست‌بین‌الملل می‌رسد و با واقع‌گرایی ساختاری، نگاه سیستمی جریان خردگرا به اوج رسید (Waltz, 1979). اما سیستم‌ها تنها راه توضیح آنچه در سیاست بین‌الملل اتفاق می‌افتد، نیستند. زیرا روابط بین‌الملل شبکه‌ای پیچیده است که در آن بازیگران، اثرات و فرآیندها باهم حرکت می‌کنند و همه عوامل همواره یکدیگر را تغییر می‌دهند. رویکردهای سیستمی در این زمینه، نظام جهانی را به‌طور کل‌نگر بررسی می‌کند و به‌لحاظ کیفی و کمی از مطالعات در سطح زیرسیستم‌ها غفلت می‌شود. مهم‌ترین دلیل این امر، نارسایی‌های نظری است.

در این راستا اولین مطالعه در مورد یک موقعیت جغرافیایی خاص، پژوهش‌های هاس در مورد اتحادیه اروپاست. سپس مطرح‌شدن نظریه نظام‌های تابع توسط تامپسون، کانتوری و اشیپگل و هم‌چنین مطالعات برچر در ۱۹۶۳ در مورد زیرسیستم آسیای جنوب‌شرقی به توسعه تئوری زیرسیستم منطقه‌ای در مقابل تحلیل‌های محدود سیستمیکمک کرد. برچر در راستای تبیین سیستم‌های فرعی دو سطح تحلیل واحد و سیستمی را برمی‌گزیند و برای سطح سیستمی به ترتیب صعودی: سیستم‌های تابع، سیستم غالب^۱ و نظام سیاسی جهانی^۲ را در نظر می‌گیرد. بر این اساس، دولت‌ها در سطوح مختلف عمل می‌کنند و افزون بر این که بخشی از سیستم جهانی هستند، اعضای سیستم غالب و یک یا چند سیستم تابع نیز می‌باشند و براساس مشاهدات جیمز روزنا، صد دولت معاصر از نظر تئوری می‌توانند تقریباً پنج‌هزار رابطه دوتایی را تشکیل دهند (Brecher, 1963: 217-220).

از این رو، رویکردهای جریان اصلی روابط بین‌الملل به سیستم بین‌المللی را نمی‌توان واجد کفایت نظری و تبیینی مناسب به‌منظور درک جامع نظام بین‌الملل دانست. با این حال، توجه به نقاط قوت و ضعف نظریه‌نظام‌ها^۳ و سیستم‌های تابع، در جهت شناسایی، تشخیص و مرتفع ساختن محدودیت‌های تحلیل سیستمی مفیداست. درنهایت و بر اساس هدف این پژوهش می‌توان گفت: سیستم جهانی صرفاً مجموع روابط درون سیستم غالب و یا جمع‌جبری همه سیستم‌های فرعی نیست، بلکه نیازمند طراحی الگویی جامع به‌منظور ایجاد ارتباط و شبکه متقابل میان سیستم‌ها و زیرسیستم‌هاست.

چارچوب نظری

مفروضات نظری این پژوهش نواقع گرایانه و نولیبرالی است. در مورد اولی، از دیدگاه‌های والتس و گیلپین و در مورد دومی از دیدگاه‌های نای و کوهن بهره گرفته می‌شود. در این پژوهش تلاش می‌گردد تا دیدگاه‌های دو طرف مناظره‌ی نئو-نئو در قالب مفروضات نظری به‌صورت طراحی مدل نظری با یکدیگر هم‌نشین شوند. این اقدام برخلاف رویه مرسوم است که دو طرف در مقابل همدیگر قرار می‌گرفته‌اند. این مفروضات نظری به شرح ذیل است:

الف: کنشگران بین‌المللی

از دیدگاه جریان اصلی نظری روابط بین‌الملل، دولت‌های وستفالیایی کنشگران اصلی سیاست بین‌الملل هستند. حتی سازمان‌های بین‌المللی نیز تابعی از اراده دولت‌هاست. جریان اصلی این کنشگران را بر حسب قدرت در دو مقوله کلی جای می‌دهد: قدرت‌های بزرگ و سایر دولت‌ها (قدرت‌های میانه، منطقه‌ای). در ادامه ویژگی‌های این کنشگران بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

1. Dominant System
2. World or Global Political System
3. Systems theory

الف. ۱: قدرت‌های بزرگ

در متون کلاسیک دو ویژگی به‌عنوان شاخص برای تشخیص قدرت‌های بزرگ از سایر کشورها قابل استخراج است: توانمندی‌های مادی و نقش اجتماعی (بوزان، ۱۳۹۰: ۸۱-۷۹). براساس معیار مادی، والتس، قدرت بزرگ را با تعداد جمعیت، وسعت سرزمین، بر خور داری از منابع، توان اقتصادی و استعداد نظامی تعریف می‌نماید. در مقابل، بول در تعریف قدرت بزرگ، افزون بر عوامل مادی، به عوامل شناختی و نقش اجتماعی قدرت بزرگ توجه دارد و خویش‌بینی و پذیرش از سوی دیگران را به معیارهای تعریف قدرت بزرگ اضافه می‌نماید. بدین صورت که قدرت بزرگ بایستی ضمن بر خور داری از عوامل مادی از طرف رهبران و ملت خود و همچنین از طرف دیگر قدرت‌ها، با این نقش، مورد شناسایی قرار گیرد. پس سه شاخص برای شناخت قدرت بزرگ مطرح است: اول معیار مادی، دوم معیار خویش‌بینی؛ یعنی برداشت یک قدرت از خود برای جایگاه قدرت بزرگ و سوم به رسمیت شناخته شدن از سوی دیگر قدرت‌های هم‌تراز و جامعه بین‌المللی در جایگاه قدرت بزرگ است. در نهایت، نکته‌ی حائز اهمیت اینست که قدرت‌های بزرگ همواره در زمره‌ی فعال‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل به حساب می‌آیند (گریفیتس، ۱۳۹۰: ۷۴۵-۷۴۳) (بوزان، ۱۳۹۰: ۹۴-۸۱ و ۱۰۲).

الف. ۲: قدرت‌های منطقه‌ای

توانمندی‌های قدرت‌های منطقه‌ای در مناطقی که در آن واقع شده‌اند، بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. این در حالی است که در سطح جهانی این توانمندی‌ها چندان وسیع و گسترده جلوه نمی‌نماید و قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل به‌گونه‌ای با آن‌ها رفتار می‌کنند که گویی تأثیر و توانمندی‌های آن‌ها در اصل برای فرآیندهای ایجاد امنیت در یک منطقه‌ی خاص، به کار می‌آید. البته قدرت‌های منطقه‌ای شیوه‌ی تأثیر متقابل عوامل محرکه‌ی امنیت منطقه‌ای بر عوامل محرکه‌ی قدرت‌های بزرگ در سطح جهانی را تعیین می‌کنند و به‌نوعی پل ارتباط قدرت، میان سطح تحلیل جهانی و سطح تحلیل منطقه‌ای، می‌باشند. این تأثیر متقابل فرآیند قدرت در میان سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی در عمل، موجب شده است که قدرت‌هایی که مدعی جایگاه قدرت بزرگ هستند، کنترل منطقه‌ی خود را شرط لازم برای رسیدن بدین جایگاه بدانند (بوزان، ۱۳۹۰: ۹۸-۹۶).

الف. ۳: قدرت‌های میانه

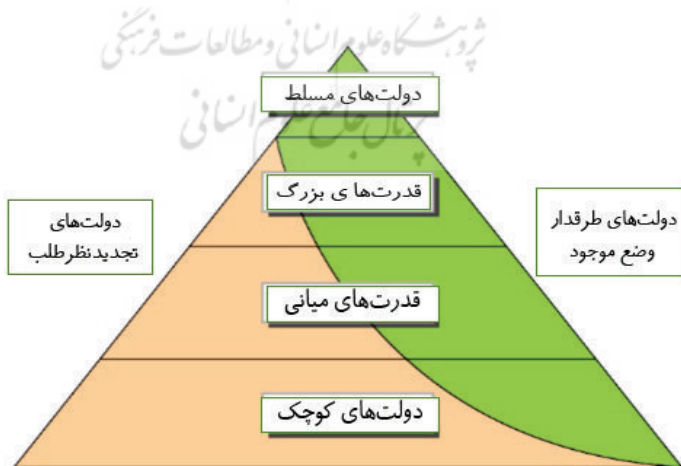
طبقه‌بندی "قدرت میانه"، پس از جنگ جهانی دوم به ادبیات روابط بین‌الملل راه یافت. دوره‌ی پساجنگ سرد، آغاز مرحله دوم پژوهش‌های نوین در حوزه‌ی قدرت‌های متوسط بود. این پژوهش‌ها در پی تغییرات ساختاری در روابط بین‌الملل به‌سه‌ویژگی موضعی، رفتاری و فکری قدرت‌های میانه توجه دارند. ویژگی موضعی شامل شاخص موقعیت

ذاتی است: یک‌سطح پایه از قدرت مادی ویژگی اصلی تعیین‌کننده برای قدرت میانی است. قدرت‌های میانی از مدار قدرت‌های بزرگ پایین می‌آیند و از مدار قدرت‌های کوچک آشکارا بالا می‌روند و وارد منطقه خاکستری می‌شوند. به‌واقع، قدرت‌های میانی دارای توانایی اثرگذاری در پیرامون خود می‌باشند. اما آن‌قدر قدرتمند نیستند که به‌تنهایی عمل کنند و آن‌قدر کوچک نیستند که پی‌گیری منافع ملی خود را بی‌پرده جلوه‌دهند. هم‌چنین ادبیات قدرت‌های میانی جنبه رفتاری واضحی را نشان می‌دهد. زیرا قدرت‌های میانی به شیوه‌ای خاص بر حسب شرایط خاص، رفتار می‌کنند و در نهایت از جنبه‌ی فکری، برخی کشورها هویت سیاست‌خارجی قدرت متوسط را پرورش می‌دهند (Neil'O and Gilley, 2014: 4-2 & 23-36).

الف. ۴: دولت‌های کوچک

در سازمان ملل برای مشخص ساختن دولت‌هایی با جمعیت کمتر از یک میلیون تن «دولت ذره‌ای» به‌وجود آمد. مطابق تعریف جامعه‌ی مشترک‌المنافع در ۱۹۹۷ دولت‌هایی با کمتر از یک میلیون و پانصد هزار تن جمعیت را دولت کوچک می‌گویند و اصطلاح دولت کوچک به‌جای دولت ذره‌ای، رایج گردید (گریفیتس، ۱۳۹۰: ۵۱۷-۵۱۶).

با این تفاسیر، وجود تمایز میان نقش قدرت‌های بزرگ، منطقه‌ای، میانی و کوچک به‌عنوان کنشگران بین‌المللی و جایگاه آن‌ها در مدارهای منظومه‌ی بین‌الملل امری بدیهی است. در این راستا، نظریه انتقال قدرت ارگانسکی و مثلث قدرت او، برای درک روابط میان انواع کنشگران قدرت و جایگاه آن‌ها در نظام بین‌الملل مفید است. ارگانسکی این روابط را به صورت ذیل ترسیم می‌نماید (شکل شماره ۱).



شکل (۱) (Mesquita de Bueno, 2014: 294)

از وایت و بول، درک دولت‌ها از آنارشی سیاست بین‌الملل را در قالب سه فرهنگِ هابزی، لاکِی و کانتی طبقه‌بندی می‌نماید. از نظر او، رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل بر اساس فهم آن‌ها از آنارشی شکل می‌گیرد و روابط کنشگران در ساختار بین‌المللی همواره یکی از سه الگوی هابزی یا منازعه‌آمیز، لاکِی یا رقابتی و کانتی یا بر پایه‌ی همکاری است (Wendt, 1999: 259-300).

ج: نظام بین‌الملل

مزیت کاربرد اصطلاح «نظام بین‌الملل» به‌جای «جامعه بین‌المللی» و یا «جامعه جهانی» اینست که با بررسی‌های علمی و تشخیص متغیرها و الگوها سازگاری بیشتری خواهد داشت (فرانکل، ۱۳۷۱: ۶۰). در علم روابط بین‌الملل، نظم، مرکز ثقل نگرش‌های سیستمی است. نظم ساماندهی الگوهای رفتاری موجود در سیستم است به‌گونه‌ای که اهداف تعریف شده سیستم، تحقق یابد (Bull, 1995: 2-3). از این‌رو، بحث پیرامون چارچوب سیستمی نظم و سیستم بین‌المللی، ضرورت اساسی این زمینه‌ی علمی است. مفهوم سیستم یا نظام در روابط بین‌الملل از نظریه عمومی سیستم‌ها گرفته شده است. این نظریه، سازمان و نظمی که از اندرکنش پویای اجزای سازنده مجموعه مورد مطالعه به‌وجود می‌آید را بررسی می‌کند. از این دیدگاه، سیستم مجموعه‌ی منسجمی از عناصر می‌باشد که در کنش متقابل با همدیگر بوده و در چارچوب خاصی و بر اساس قواعد ویژه عمل می‌کند.

بنابراین نظریه سیستم‌ها یک علم عمومی مربوط به مطالعه کلیت مجموعه‌های مورد بررسی است و به‌طور کلی، سیستم‌ها را در دو گونه باز و بسته طبقه‌بندی می‌کند (برتالنفی، ۱۳۶۶: ۶۰-۵۴). با انقلاب رفتارگرایی، نظریه سیستم‌ها و نگرش سیستمی به قلمرو علم روابط بین‌الملل راه یافت. در ادامه، تبیین علمی نگرش سیستمی به روابط بین‌الملل، با تلاش‌های اندیشمندانی چون والتس، کوهن، کراسنر، راگی، گیلپین و روزکرانس به‌اوج خود رسید. در نگاه این نظریه‌پردازان به سیستم بین‌المللی، عناصر مختلفی چون ساختار، فرآیند و واحدها از اهمیت متفاوت برخوردارند. در این میان، ساختار به‌عنوان تبیین‌کننده‌ی نحوه توزیع قدرت بین واحدها و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی سیستم بین‌الملل، متغیری مهم در شکل‌گیری انواع سیستم‌ها در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد؛ بر این اساس، کاپلان سیستم‌های ذیل را مطرح نمود:

- سیستم بین‌المللی دوقطبی انعطاف‌پذیر؛
- سیستم بین‌المللی دوقطبی انعطاف‌ناپذیر؛
- سیستم چندقطبی موازنه‌قوا؛
- سیستم‌های سلسله‌مراتبی هژمونیک دستوری و دموکراتیک؛
- سیستم با حق و تو واحدها؛
- سیستم جهانی (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۱۸۷).

ج. ۱: تعریف نظام بین‌المللی

هر نظام متشکل از یک ساختار و واحدهای متعامل است. به تعبیر دقیق‌تر، سیستم، فضای محصور است که توسط سه عامل تعریف می‌گردد: الف) واحدهایی که تعامل آن‌ها با همدیگر به مراتب متراکم‌تر از تعامل‌شان با واحدهای خارج از نظام است؛ ب) ساختاری که این واحدها در درون آن به تعامل می‌پردازند؛ و پ) تعامل‌های شاخص این واحدها در درون آن ساختار (دانلی، ۱۳۹۱: ۷۲). (Waltz, 1979: 79) واحدهای اصلی و متعامل در نظام بین‌الملل از دیدگاه واقع‌گرایان دولت‌ها هستند. اما از دیدگاه رویکردهای لیبرال و هنجاری، دولت‌ها هیچ‌گاه یگانه کنشگران نظام بین‌الملل نبوده‌اند و افزون بر دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، منطقه‌ای، سازمان‌های مردم‌نهاد، شرکت‌های چندملیتی و... در زمره واحدهای متعامل نظام بین‌الملل قرار می‌گیرند. هم‌چنین روابط و اعمال متقابل این واحدها، جزئی از تعریف سیستم بین‌الملل است (والتس، ۱۳۹۴: ۱۳۴).

ج. ۲: ساختار نظام بین‌المللی

الگوهای روابط متقابل (که گاه سیستم و گاهی ساختار نامیده می‌شود) تابعی از توزیع قدرت بین دولت‌هاست (Binder, 1958: 408). یک ساختار بر حسب چینش اجزای آن و اصل حاکم بر آن چینش، تعریف می‌گردد. ساختار در وهله‌ی نخست با تعامل واحدها شکل می‌گیرد. اما پس از شکل گرفتن، رفتار دولت‌ها را مستقل از ویژگی‌ها و تعاملات میان آن‌ها، تعیین می‌کند. بنابراین، ساختار، مفهومی به‌شدت، اما نه کاملاً، انتزاعی است و نحوه‌ی چینش یا نظم‌دهی اجزای یک نظام را تعریف می‌کند. ساختار مجموع نهاد‌های سیاسی نیست بلکه نحوه‌ی چینش واحدها در کنار هم بر حسب قدرت آن‌هاست. ساختارهای سیاسی به فرآیندهای سیاسی شکل می‌بخشند (Waltz, 1979: 80) (والتس، ۱۳۹۴: ۱۴۰-115). براساس تعریف والتس، ساختار متشکل از سه مولفه است: اصل سازمان‌دهنده، تفکیک کارکردی واحدها و توزیع توانمندی‌ها میان واحدها (والتس، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۴۱). ساختارگرایی والتس می‌کوشد «همه‌ی خصوصیات دولت‌ها به جز توانمندی‌های آن‌ها را کنار بگذارد» (Waltz, 1979: 99) تا بتواند تأثیر آнарشی و توزیع قدرت را بر جسته نماید.

ج. ۳: فرآیند نظام بین‌المللی

از دید والتس، چگونگی روابط واحدها با همدیگر و یا الگوهای تعامل میان واحدها در نظام بین‌الملل، فرآیند آن را شکل می‌دهد. والتس از آن جهت که هیچ کنشگر غیردولتی را یاری رقابت با دولت‌ها در این عرصه نمی‌بیند، میان تعامل دولت‌ها و فرآیند نظام بین‌الملل این‌همانی ایجاد می‌نماید (والتس، ۱۳۹۴: ۱۳۶). با این حال، منتقدان وی، بر این باورند که او با تمرکز بر ساختار از متغیرهای فرآیندی و تأثیرات آن‌ها بر نظام بین‌الملل و رفتار دولت‌ها غافل شده است. متغیرهای فرآیندی توجه خود را بر «الگوهای تعامل» متمرکز می‌سازند که

نه در چارچوب ساختار، جای می‌گیرند و نه در سطح واحدها، و به عبارتی، سیستمیک هستند. واقع‌گرایی ساختاری والتس، پیش‌بینی موازنه‌های قدرت را امکان‌پذیر می‌نماید. اما با در نظر گرفتن «انگیزه‌های دولت‌ها»، «اتحادها»، «هنجارها، نهادها، هویت‌ها، منافع مشترک و سایر متغیرهای فرآیندی، برای نظریه‌پرداز، این امکان فراهم می‌گردد که وراثت‌تبیین موازنه‌ها؛ گام بردارد (دانلی، ۱۳۹۱: ۷۴-۷۱).

بنابراین و براساس نگاه سیستمی جریان اصلی نظری روابط بین‌الملل، روابط میان کنشگران کلیتی به وجود آورده که نظام بین‌الملل نام دارد و هرگونه پویایی در این کلیت نظام بین‌الملل، پیش و بیش از همه ناشی از روابط قدرت‌های بزرگ است. نظریه‌پردازان به‌طور کلی سه حالت تاریخی را در این کلیت، در نظر گرفته‌اند:

-نظام تک‌قطبی

-نظام دوقطبی (شامل دوقطبی والتسی و دوقطبی توسیدیدی (الیسون))

-نظام چندقطبی (برخی می‌گویند در دوره‌ی قبل از جنگ سرد بوده است و برخی نیز می‌گویند هم در آن دوره و هم در دوره‌ی پس از جنگ سرد بوده است).

این پژوهش، نظام بین‌الملل معاصر را دوقطبی توسیدیدی در نظر می‌آورد. توسیدید و تاریخ جنگ‌های پلوپونزی او ردپای ماندگاری در اذهان اندیشمندان روابط بین‌الملل بر جای گذاشته است. به‌طوری که گیلپین، اظهار داشت: «باید پرسید که آیا دانشجویان قرن بیستم روابط بین‌الملل چیزی بیشتر از توسیدید و هم‌میهنان وی در قرن پنجم پیش از میلاد، درباره رفتار دولت‌ها می‌دانستند یا نه؟» او سپس به پرسش خود پاسخ داد: «در نهایت سیاست بین‌الملل هم‌چنان می‌تواند توسط توسیدید توصیف شود». گزاره گیلپین قابل بحث است، اما نخست، باید بدانیم که توسیدید چه گفته است؟ (Welsh & Nye, 2017: 17).

توسیدید می‌گوید: «ظهور آتن و ترس ناشی از این امر در اسپارت بود که جنگ را اجتناب‌ناپذیر کرد». در این رابطه، گراهام آلیسون در کتاب «جنگ محتوم» مفهوم «تله‌ی توسیدید» را به آشفتگی طبیعی و اجتناب‌ناپذیری تعبیر می‌نماید که زمانی رخ می‌دهد که یک قدرت در حال ظهور، تهدید به جابجایی قدرت حاکم می‌کند و این مفهوم را لنزی کارآمد برای تبیین رقابت کنونی قدرت‌های بزرگ، معرفی می‌نماید (Allison, 2017: 34).

توسیدید به ما می‌آموزد، مهم‌تر از جرقه‌هایی که به جنگ منجر می‌شود، عوامل ساختاری هستند که پایه‌های آن را می‌گذارند: در این چارچوب، وقتی یک قدرت در حال خیزش، تهدید می‌کند که قدرت مستقر را جابجا می‌کند، تنش ساختاری ناشی از برخورد خشونت‌آمیز را به قانون تبدیل می‌کند، نه استثنا. در این زمینه تاریخی یاد می‌گیریم که این‌ها واکنش‌های

طبیعی به ایستگاه در حال تغییر قدرت بودند. امروزه اهمیت تجربی و نظری این زمینه‌ی تاریخی در پژوهش‌های روابط بین‌الملل مورد توجه واقع شده است. به طوری که پروژه‌ای در دانشگاه هاروارد با مرور کارنامه پانصد سال گذشته، شانزده مورد، ارزیابی کرده است که در آن‌ها ظهور یک کشور بزرگ، موقعیت یک قدرت مسلط را مختل کرده است. پژوهش‌های این پروژه نشان می‌دهد که دوازده مورد از این دست رقابت‌ها به جنگ ختم شد و چهار مورد از آن‌ها نتیجه‌ی جنگ را در پی نداشت (Allison, 2017: 7-3 & 87-83).

د: حوزه‌های موضوعی

در گذشته سیاست به عنوان اعلی و ادنی در نظر گرفته می‌شده است. در راستای اهداف این پژوهش، حوزه‌های موضوعی به دو حوزه سیاسی-امنیتی و اقتصادی-فناوری فروکاسته شده است. در این زمینه یکی از نتایج پدیده‌ی جهانی شدن را می‌توان ر جهان جلوه‌های رقابت اقتصادی فناوری بر رقابت‌های نظامی نسبت به گذشته دانست که زمینه‌های همکاری و رقابت میان کنشگران بین‌المللی بیش از همه در سه حوزه‌ی اقتصادی-فناوری، سیاسی-امنیتی و فرهنگی-ارتباطی فراهم شده است. نتیجه‌ی منطقی این تحولات، خدشه‌دار شدن زمینه‌ی سیاست حاد و کمرنگ شدن رقابت‌های امنیتی-نظامی و باز شدن فضا برای سیاست ملایم و گسترش همکاری و رقابت در حوزه‌های اقتصادی و تکنولوژیکی است (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۷-۳۷).

در حوزه‌ی رقابت امنیتی-نظامی، کوئینسی رایت معتقد است که طی هر پنجاه سال یک‌بار جنگ عمده در عرصه‌ی بین‌المللی رخ می‌دهد که به صورت یک در میان از شدت و ضعف برخوردار می‌شود. این جنگ‌ها برای کسب موقعیت هژمونیک که در نتیجه‌ی این فرآیند، قدرت مسلط به چاره‌جویی مجبور می‌گردد و جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌شود (Wright, 1942: 227-230). در حوزه‌ی سیاسی، جورج مدلسکی بر آنست که سیاست بین‌الملل عرصه‌ی رقابت میان هژمون‌هاست. از نظر او، این تلاش برای جایگزینی در منزلت قدرت‌های جهانی است که به نظام جهانی شکل می‌بخشد (Modelski, 1981: 63).

به واقع، رقابت و همکاری هم‌زمان در حوزه‌های مختلف در جریان است و گرچه مدلسکی از هژمونی سیاسی سخن می‌گوید اما به لحاظ پرهزینه‌شدن بازدارندگی سلاح‌های هسته‌ای در عصر کنونی، بازی سیاسی در حوزه‌ی اقتصادی فناوری، تجلی می‌یابد. این وانموده شدن رقابت سیاسی در حوزه‌ی اقتصادی، تغییرات ساختاری را در پی دارد که منجر به تضادهای اقتصادی می‌گردد. در این راستا، اقتصادهای کمتر توسعه یافته تلاش می‌کنند تا پیشرفته‌ترین فناوری را از قدرت هژمونیک و سایر اقتصادهای توسعه یافته به دست آورند. پیامدهای سیاسی این انتشار مزیت‌های نسبی، ظهور قدرت‌های صنعتی جدید است. پارادوکس این وضعیت اینجاست که هژمون و اقتصادهای پیشرفته برای حفظ موقعیت اقتصادی خود باید سریع‌تر پیش بروند و منابع را از بخش‌های روبه‌زوال به بخش‌های جدید منتقل کنند. برای یک جامعه، این چیز است که گیلپین از قول فیشر، آن را «برخورد میان پیشرفت و امنیت» می‌نامد (Gilpin, 1987: 111-114).

1. High Politics
2. Low Politics
3. Clash between progress and security

هم‌چنین در این چارچوب، وابستگی متقابل و پیچیده مطرح است. از دید لیبرال‌ها، چنانچه کشورها با وجود وابستگی متقابل اقتصادی نسبت به همدیگر آسیب‌پذیرگردند، سرنوشت آن‌ها برای یکدیگر مهم خواهد شد و زمینه‌ی همکاری‌های بین‌المللی بویژه از طریق نهادها و سازمان‌های بین‌المللی فراهم می‌گردد. (Koehen & Nye, 1977: 8-12) (Keohane, 1984: 246) در مقابل، واقع‌گرایان تأکید داشتند که وابستگی متقابل، وابسته به تمایل و فشار قدرت هژمون است. در واکنش به این انتقادات، نهادگرایی جدید توسط نولیبرال‌ها، ارائه شد. بویژه کوهن در کتاب پس از هژمونی، سعی دارد میان وابستگی متقابل و واقع‌گرایی ساختاری، ارتباط ایجاد نماید و وابستگی متقابل نامتقارن را شکلی از قدرت معرفی می‌نماید و کارویژه‌ی نهادهای بین‌المللی را مانع‌زدایی از مسیر همکاری دولت‌ها در غیاب قدرت هژمون می‌داند (Keohane, 1984: 246).

بنابراین نولیبرال‌ها در روابط متقابل میان کنشگران بین‌المللی بویژه دولت‌ها، بر دست‌آوردهای مطلق تأکید دارند که از این رویکرد به همکاری میان دولت‌ها می‌رسند و نورنالیست‌ها به دست‌آوردهای نسبی توجه می‌نمایند که در نتیجه، رقابت میان دولت‌ها مطرح می‌گردد (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۶۹). از این دیدگاه، وابستگی‌های شدید و پیچیده‌ی اقتصادی هم می‌تواند آتش رقابت، منازعه و جنگ را بیفزورد و هم می‌تواند زمینه‌ساز همکاری و صلح گردد.

د. ۱: بازتوزیع قدرت در حوزه اقتصادی فناوری

برای بیش از یک قرن هیچ رقیب یا ائتلافی به ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده نرسیده است. نه آلمان جنگ جهانی اول، نه ترکیب ژاپن امپراتوری و آلمان نازی جنگ دوم و نه اتحاد جماهیر شوروی هرگز از این آستانه عبور نکردند. اما چین در سال ۲۰۱۴ بی‌هیاهو از این آستانه گذار کرده است. از این‌رو، چین مهم‌ترین رقیب ایالات متحده است و نحوه برخورد آمریکا با خیزش این کشور روند قرن آینده را شکل خواهد داد (Doshi, 2021: 6). در نتیجه‌ی دستیابی به این قدرت اقتصادی بود که استراتژیست‌های چینی از طرح‌هایی همچون "ظهور همچون ظهور صلح‌آمیز" و "پیشرفت صلح‌آمیز" پرده برداشتند و در اندیشه "روای چینی" افتادند (کیسینجر، ۱۳۹۲: ۴۶۲-۴۷۳). پیچیدگی این رقابت اقتصادی با تلاش قدرت‌ها برای رسیدن به لبه‌تکنولوژی و فناوری‌های برتر، دوچندان شده است. به طوری که دسترسی به به‌فناوری‌های نوین به‌فاکتور تعیین‌کننده رقابت قدرت مبدل گشته است و همان‌طور که پیش از این، رقابت نظامی و سیاسی به حوزه اقتصادی گره خورده بود؛ هم‌اکنون رقابت اقتصادی در حوزه فناوری، تجلی یافته است. در قرن بیست و یک، فناوری‌های نوین وابسته به صنعتی به نام نیمه‌رساناها شده و هیچ محصولی به اندازه نیمه‌رسانا در تجارت بین‌المللی مهم نیست. به عبارتی این صنعت را می‌توان صفحه‌اتصال عرصه‌های اقتصاد، فناوری، سیاسی و نظامی و عامل ایجاد شبکه جهانی رقابت و همکاری دانست. به‌واقع، نیمه‌رساناها، صنعتی جهانیست که زمینه‌ی زنجیره‌های تأمین آسیامحوری کنونی را فراهم کرد (شکل شماره ۳). امروزه نظام‌های اقتصادی جهان به ویژه اقتصاد

1. Absolute Gains
2. Relative Gains

آمریکا، چین، کره جنوبی و عربستان در مسیر دیجیتالی شدن است. ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی چین از طریق اقتصاد دیجیتال است. بر اساس یافته‌های مرکز امنیت و فناوری‌های دانشگاه جورج تاون در زنجیره تأمین نیمه‌رسانا، چین ۶، آمریکا ۳۹، کره جنوبی ۱۶ و تایوان ۱۲ درصد از سهم بازار را دارا هستند. اما این معادله به سرعت در حال تغییر است. امروزه صنعت تراشه^۱ افزون بر سیلیکون ولی به تنگه تایوان و سواحل جنوب چین نیز وابسته است و ارتباطات متقابل ایالات متحده، چین و تایوان را پیچیده‌تر کرده است. در حالی که چین و آمریکا بر کنترل آینده قدرت محاسباتی متمرکز هستند. تراشه‌های تایوان سالانه ۳۷ درصد از قدرت محاسباتی جهان را تأمین می‌کنند و این جزیره، قلب تپنده دنیای دیجیتال شده است. از طرفی این قلب تپنده موضوع اختلاف ژئوپلیتیک دو قدرت بزرگ است. بر اساس داده‌های اشاره شده، کارشناسان برآورد کرده‌اند چین می‌تواند از ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت هوش مصنوعی^۲ پیشی بگیرد (سریع القلم، ۱۴۰۲) (Miller, 2022: 37-22 & 101-81).



شکل (۳) زنجیره آسیایی تأمین نیمه‌رساناها (Miller, 2022).

1. Chip
2. Artificial intelligence (AI)

د: ۲: بازتوزیع قدرت در حوزه سیاسی امنیتی

حوزه‌های موضوعی مختلف بر اثر فناوری‌های نوین در هم تنیده شده‌اند و ایجاد مرز میان آن‌ها تقریباً غیرممکن است. به طوری که اکنون افزون بر مفاهیم پیشین وابستگی متقابل اقتصادی، پیچیده و نامتقارن، مفهوم نوین وابستگی متقابل تسلیحاتی مورد توجه محافل دانشگاهی واقع شده است. اخیراً چین طرحی به نام «ساخت چین ۲۰۲۵» تنظیم کرد که در آن پیش‌بینی می‌شد سهم وارداتی از تولید تراشه خود را از ۸۵ درصد در سال ۲۰۱۵ به ۳۰ درصد تا سال ۲۰۲۵ کاهش دهد. با توجه به این معادلات، سیاستمداران آمریکایی نگران افزایش اهرم چین بر سیستم‌های فناوری حیاتی جهان شدند و دولت اواما سیاست‌فناوری دوگانه‌ی «استقبال از جهانی‌سازی» و «سریع‌تر شدن» را طراحی نمود. دولت ترامپ نیز از طریق سیاست‌های تحریمی در حوزه صنعت تراشه و «جنگ تجاری»، به مقابله با چین برخاست. از این‌رو، بیجینگ بیشتر نگران محاصره ایست که در بایت اندازه‌گیری می‌شود تا بشکه و میلیارد‌ها دلار را صرف توسعه فناوری نیمه‌رسانا می‌کند تا بتواند خود را از خفگی تراشه واشنگتن، رهایی بخشد. همین‌طور در حوزه امنیتی رقابت و توزیع قدرت، مشهود است. کاربرد صنعت نیمه‌رسانای چین صرفاً تجاری نیست. آینده جنگ با قدرت محاسباتی مشخص خواهد شد. اکنون بیجینگ در حال توسعه زیرساخت‌های محاسباتی است. از این‌رو، تلاش شرکت چینی هوآوی برای دستیابی به نسل پنجم زیرساخت‌های مخابراتی در نظر سیاستمداران آمریکایی به چالش کشیدن رهبری فناوری آمریکا تلقی گردید (Miller, 2022: 80-101).

تحلیل یافته‌های پژوهش و طراحی الگوی نظری

حال، بر اساس مفروضات نظری مورد بحث، تلاش بر آن است که الگوی نظری طراحی گردد. استدلال شد که تغییر در روابط قدرت‌های بزرگ یک واقعیت به‌نظر می‌رسد و از شاخص‌های مهم سیستم بین‌الملل است. هم‌چنین مسئله بزرگ‌تر در سیستم بین‌الملل کنونی «مدیریت رابطه بین یک قدرت در حال ظهور (چین) و یک ابرقدرت ریشه‌دار (آمریکا) است» (Shen & Blanchard, 2015: 2-3). در این چارچوب و بر اساس تنوع موجود در منافع دولت‌ها و بویژه تمایز میان دولت‌های طرفدار وضع موجود و تجدید نظرطلب (Schweller, 1994)، این پرسش مطرح است که آیا مدل‌های گذشته می‌توانند راهنمای تفسیر روابط یک قدرت تجدید نظر طلب و یک قدرت طرفدار وضع موجود در شبکه‌ی پیچیده‌ی رقابت‌های چندوجهی جهانی شده‌ی کنونی و چشم‌انداز آن باشند یا خیر؟

در پاسخ و با بهره‌ای که از ارزیابی آسیب‌شناختی ادبیات نظری و یافته‌های پژوهش حاصل گردید، می‌توان گفت که جریان نظری کلان روابط بین‌الملل، بر دیدگاه سیستمی تمرکز دارد. این در حالیست که سیستم‌ها تنها راه برای توضیح آنچه در سیاست بین‌الملل اتفاق می‌افتد، نیستند و در راستای اهداف این پژوهش، اگرچه تجزیه و تحلیل چندسطحی یکی از دستاوردهای نوین جریان خردگراست، اما نسبت به رابطه‌ی افقی و در عرض میان سطوح مختلف تحلیل (خرد، میانی و کلان) توجه چندانی نشده است.

1. Status quo
2. Revisionist

بنابراین سعی این پژوهش بر آنست که فراتر از تحلیل چندسطحی گام بردارد و با اتصال سطوح تحلیل یادشده و توجه به رابطه‌ی افقی آن‌ها به تحلیل مناسب‌تر از کنش‌های سیاست‌بین‌الملل و تبیین تأثیرات فروسیستمی در این عرصه دست‌یابد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد هیچ‌کدام از دیدگاه‌های قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های کوچک‌تر به‌تنهایی، کل‌داستان سیاست بین‌الملل را بیان نمی‌کند و سیستم جهانی صرفاً مجموع روابط درون سیستم غالب و یا جمع جبری سیستم مسلط در کنار سیستم‌های فرعی نیست. بلکه نیازمند طراحی مدلی جامع برای ایجاد شبکه متقابل میان سیستم غالب با سیستم‌های فرعی است. زیرا نظام بین‌الملل افزون بر قدرت‌های بزرگ، از کنشگران دیگری هم تشکیل شده است که این کنشگران بر اساس میزان توانایی‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، فناوری و باتوجه به وابستگی‌های هویتی، هنجاری و اجتماعی در مدارهای مختلف منظومه‌ی بین‌الملل قرار می‌گیرند و عملکرد آن‌ها در سیستم بین‌الملل بر مبنای این موقعیت‌ها، تنظیم می‌گردد.

در این راستا و به‌منظور طراحی الگوی تأثیرات فروسیستمی روابط قدرت‌های بزرگ، این پژوهش، در گام نخست از رهیافت نظریه نظام‌ها بر اساس آنچه استدلال شد، بهره می‌گیرد. زیرا نظریه‌های نظام‌محور بر خلاف نظریه‌های تقلیل‌گرا که صرفاً بر خصوصیات عوامل سطح واحد تأکید دارند، سیاست بین‌الملل را از چشم‌انداز سیستمی تبیین می‌کنند. در گام دوم با توجه به واقعیت نابرابری قدرت میان انواع کنشگران در نظام بین‌الملل، ماهیت آنارشیک سیستم بین‌الملل و امکان‌پذیری حالات مختلف منازعه، همکاری و دوستی میان دولت‌ها، از تبیین سه‌گانه‌ی فرهنگ‌های آنارشی سیاست بین‌الملل، یعنی هابزی، لاکی و کانتی بهره گرفته شده است.

در گام سوم، ساختار کنونی نظام بین‌الملل بر اساس شواهد موجود و لایه‌بندی قدرت در سطح سیستم بین‌الملل، دوقطبی توسیدیدی استدلال می‌گردد و برای تبیین این حالت از مفهوم تله‌توسیدید استفاده می‌شود. تله‌توسیدید به‌آشفتگی طبیعی و اجتناب‌ناپذیری اشاره دارد که زمانی رخ می‌دهد که یک قدرت در حال ظهور، تهدید به جایجایی قدرت حاکم می‌کند. از این منظر، عوامل سیستمی اهمیت می‌یابند. زیرا وقتی یک قدرت در حال خیزش، تهدید می‌کند که قدرت مستقر را جابجا می‌کند، تنش سیستمی ناشی از برخورد خشونت‌آمیز را به امری محتمل، تبدیل می‌کند و فرآیند پیچیده‌ی بازتوزیع قدرت در سطح بین‌الملل و تغییرات سیستمی، مطرح می‌گردد. اما این‌جا این بحث پیش می‌آید که فارغ از خصوصیات عوامل سطح واحد و با نادیده‌انگاشتن تعاملات آن‌ها نمی‌توان به‌تبیینی مناسب و جامع از تأثیرات سیستمی، دست‌یافت.

از این‌رو، در گام چهارم، نظریه سیستم‌های تابع مطرح است. در این نظریه، مهم‌ترین بازیگر، قدرت مداخله‌گر است که از وزن قدرت بالاتری نسبت به دیگر بازیگران نظام تابع، برخوردار است. با این حال، فرآیند مداخله، بستگی به شرایط توزیع قدرت در نظام بین‌الملل دارد و بر این اساس، حالات مختلف مداخله‌ی یک‌جانبه، دوجانبه و چندجانبه امکان‌پذیر است و چگونگی و کیفیت مداخله‌گری را در جهی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل، تعیین می‌نماید.

تا این‌جا، افزون بر بهره‌مندی از دیدگاه‌های دو طرف مناظره‌ی نئو-نئو در قالب مفروض‌های نظری و به‌صورت طراحی‌الگوی نظری، از ارزیابی آسیب‌شناختی ادبیات نظری کلان روابط بین‌الملل که بر دیدگاه صرفاً سیستمی تمرکز دارد، استفاده گردید و در جهت جبران این خلأ نظری، ساختاربندی نظری سیستم‌های تابع مورد توجه واقع‌شد. اما با این تمایز که مفهوم دولت‌های تابع به جای نظام‌های تابع، نشانده شده است.

در گام آخر و در پاسخ به این پرسش نظری، که «تحول در روابط قدرت‌های بزرگ چه تأثیری بر روابط آن‌ها با سایر دولت‌ها دارد؟» گزاره‌ی نظری پایه‌ای این است: در وضعیتی که در نظام بین‌الملل، یک قدرت بزرگ مستقر و یک قدرت بزرگ در حال خیزش وجود دارد که فاصله‌ی قدرت آن‌ها با سایر قدرت‌های بزرگ قابل ملاحظه است، روابط کنشگران زیرسیستمی با قدرت‌های بزرگ، تابعی از روابط دو قدرت بزرگ با یکدیگر است.

از این گزاره نظری پایه‌ای، گزاره‌های نظری ذیل استنتاج می‌گردد:

۱. اگر روابط همکاری‌آمیز تمام‌عیار (یعنی در هر دو حوزه اقتصادی-فناوری و سیاسی-امنیتی) میان دو قدرت بزرگ حکم‌فرما باشد:

الف) تأثیر بر دوستان زیرسیستمی هریک از آن‌ها این است که به احتمال بسیار زیاد وجه‌المصالحه‌ی همکاری دو قدرت بزرگ می‌شوند؛

ب) تأثیر بر دشمنان زیرسیستمی هریک از آن‌ها این است که به احتمال بسیار زیاد وجه‌المنازعه‌ی همکاری دو قدرت بزرگ می‌شوند.

۲. اگر روابط منازعه‌آلود تمام‌عیار (یعنی در هر دو حوزه اقتصادی-فناوری و سیاسی-امنیتی) میان دو قدرت بزرگ حکم‌فرما باشد:

الف) تأثیر بر دوستان زیرسیستمی هریک از آن‌ها این است که به احتمال بسیار زیاد فزاینده‌ی تقارب میان هریک از آن‌ها و دوستانشان رخ خواهد داد؛

ب) تأثیر بر دشمنان زیرسیستمی هریک از آن‌ها این است که به احتمال بسیار زیاد تشدید خصومت میان هریک از آن‌ها و دوستانشان رخ خواهد داد.

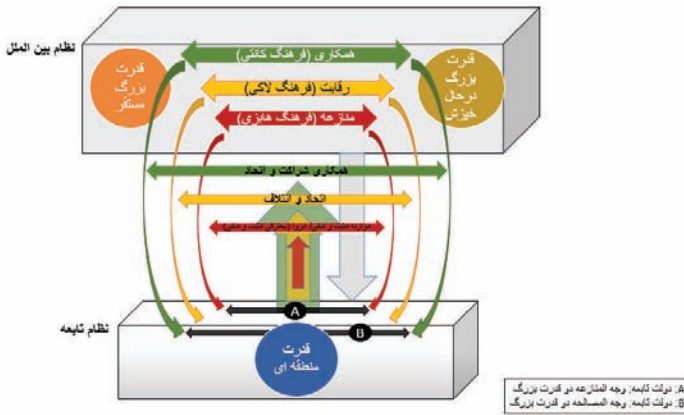
۳. اگر آمیزه‌ی روابط منازعه‌آلود و همکاری‌آمیز (یعنی در حوزه اقتصادی-فناوری، منازعه‌آلود و در حوزه سیاسی-امنیتی، همکاری‌آمیز) میان دو قدرت بزرگ حکم‌فرما باشد:

الف) تأثیر بر دوستان زیرسیستمی هریک از آن‌ها در حوزه سیاسی امنیتی این است که به احتمال بسیار زیاد وجه‌المصالحه‌ی همکاری دو قدرت بزرگ می‌شوند؛

ب) تأثیر بر دشمنان زیرسیستمی هریک از آن‌ها در حوزه سیاسی-امنیتی این است که به احتمال بسیار زیاد وجه‌المنازعه‌ی همکاری دو قدرت بزرگ می‌شوند؛

پ) تأثیر بر دوستان زیرسیستمی هریک از آن‌ها در حوزه اقتصادی-فناوری این است که به احتمال بسیار زیاد فزاینده‌ی تقارب میان هریک از آن‌ها و دوستانشان رخ خواهد داد؛

ت) تأثیر بر دشمنان زیرسیستمی هریک از آن‌ها در حوزه اقتصادی-فناوری این است که به احتمال بسیار زیاد تشدید خصومت میان هریک از آن‌ها و دوستانشان رخ خواهد داد (شکل شماره ۴).



شکل شماره (۴) تأثیرات زیرسیستمی روابط قدرت‌های بزرگ

تأثیرات زیرسیستمی قدرت‌های بزرگ و پیامدها برای ایران

آمریکا و چین در قاموس قدرت‌های بزرگ مسلط و در حال خیزش نظام‌بین‌الملل، دارای مناسبات گسترده در ابعاد مختلف می‌باشند که به‌طور گزیرناپذیری روابط این قدرت‌ها با کشورهای میانه‌حالی نظیر ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در تبیین تأثیرات زیرسیستمی تعاملات چین و آمریکا با مطالعه موردی ایران، شواهد نشان می‌دهد که روابط ایران با این دو قدرت در چهار دهه اخیر، ماهیتی سه‌جانبه داشته‌است و مدام از کنش متقابل دو قدرت بزرگ تأثیر پذیرفته‌است (شاهنده، ۱۳۹۶: ۱۰۲). هم‌اکنون که تنش میان ایران و آمریکا با تغییر ساختاری اخیر در الگوی حاکم بر روابط چین و ایالات متحده هم‌زمان شده‌است (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۹: ۹۶)، رفتار چین با توجه به موقعیت در حال برآمدن که وابستگی‌های سیاسی، اقتصادی، فناوری و امنیتی برای این کشور در نظام بین‌الملل و در مواجهه با قدرت مسلط به‌همراه دارد و از دیگر سو، رفتار ایران در میان این دو قدرت رقیب، درخور بررسی است.

براساس فرضیه پژوهش که روابط کنشگران زیرسیستمی با قدرت‌های بزرگ را تابعی از روابط دو قدرت بزرگ با یکدیگر می‌داند، سیاست جاری دوسویه‌نگاه به شرق و "دامپینگ" در روابط متقابل ایران و چین، قابل ارزیابی است. این سیاست دوسویه را می‌توان نوعی "معادله تقاضا و عرضه‌ی سیاسی، اقتصادی و تا حدودی استراتژیک" میان ایران و چین در طول سال‌های اخیر دانست که بستر و پیشران آن طیف روابط همکاری و رقابت میان آمریکا و چین است. بر اساس چارچوب تحلیلی پژوهش، کنش‌های ایران در این ساختار دوسویه، تابعی از مناسبات چین و آمریکا است.

زیرا با این وجود که چین در دهه‌های اخیر به‌شریک اول تجاری ایران مبدل شده است اما روابط این دو کشور هنوز (زمان نگارش این پژوهش) به سطح استراتژیک نرسیده است و ایران با وجه‌المصالحه میان دو قدرت بزرگ و یا وجه‌المنازعه آن‌ها قرار گرفته است. به‌عنوان مثال شواهدی چون رفتار تناقض‌گونه چین در قبال موضوع هسته‌ای، بازی ادواری در واردات نفت ایران و نقض موردی تحریم‌ها، حاکی از آنست در مقاطعی که چین به نقض تحریم‌های آمریکا علیه ایران مبادرت ورزیده است از ایران به‌عنوان وجه‌المنازعه سیاسی و اقتصادی میان خود و آمریکا بهره جسته است و همین‌طور در موارد پایبندی چین به اجرای تحریم‌های آمریکا، ایران وجه‌المصالحه دو قدرت بزرگ بوده است.

نتیجه‌گیری

شکل، ماهیت و مسیر اصلی سیاست بین‌الملل از روابط قدرت‌های بزرگ این عرصه تأثیرات جدی می‌پذیرد و از طرفی این روابط در بستر نظام بین‌الملل شکل می‌گیرند. از این‌رو، تبیین درخور از اندرکنش میان پدیده‌ی غالب در سیستم بین‌الملل (روابط قدرت‌های بزرگ) و زمینه‌ی وقوع آن (سیستم بین‌الملل)، نیازمند چارچوب نظری است که بتواند زمینه‌ی تغییر و تحولات پیش‌روی سیاست بین‌الملل و هم‌چنین جوانب مختلف این سیر تغییرات ساختاری و فرآیندی را در یک چارچوب ببیند.

با این‌دغدغه‌ی پژوهشی، سعی بر آن بود که ضمن بهره‌مندی از ادبیات نظری موجود روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، به‌یک چارچوب تحلیلی مناسب به‌منظور درک تأثیرات سیستمی و فروسیستمی تحول روابط قدرت‌های بزرگ، برسیم. اما با توجه به‌عدم کفایت نظریه‌های موجود چه در مطالعات منطقه‌ای و چه در روابط بین‌الملل در این زمینه، تلاش گردید در مفروضات نظری، مفاهیم کلیدی از نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل اقتباس گردد و در طراحی الگوی نظری مناسب برای پاسخ‌دادن به سوال نظری، که در این مقاله مطرح شد، از ساختار بندی نظری نظریه نظام‌های تابع بهره‌برداری گردد. بر همین اساس، به‌یک الگوی نظری رسیدیم که می‌توانیم آن‌را الگوی نظری تأثیرات زیرسیستمی پوشش‌های نظام بین‌الملل نام نهیم.

در این الگوی نظری، با این مفروض که هرگونه پوششی در نظام بین‌الملل، پیش و بیش از همه ناشی از روابط قدرت‌های بزرگ است و هم‌چنین بر اساس مناسبات کنونی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل، سیستم بین‌الملل را دوقطبی توسعه‌یافته در نظر آوردیم و از مفهوم تله‌توسیدید برای تبیین این سیستم بهره‌گرفتیم. با توجه به‌تغییرات قابل مشاهده‌ی سیستمی و فرآیندی بازتوزیع قدرت در نظام بین‌الملل، از مفهوم بندی هابزی، لاکسی و کانتی در آثارش نظام بین‌الملل نیز برای تبیین این فرآیند پیچیده، بهره‌برداری گردید. با این پشتوانه‌های نظری در پاسخ به پرسش نظری «تحول در روابط قدرت‌های بزرگ چه تأثیری بر روابط آن‌ها با سایر دولت‌ها دارد؟» به‌این نتیجه رسیدیم: در وضعیتی که در نظام بین‌الملل، یک قدرت بزرگ مستقر و یک قدرت بزرگ در حال خیزش وجود دارد که فاصله‌ی قدرت آن‌ها با سایر قدرت‌های بزرگ قابل ملاحظه است، روابط کنشگران زیرسیستمی با قدرت‌های بزرگ، تابعی از روابط دو قدرت بزرگ با یکدیگر است.

منابع

- برتالنفی، لودیوگ فون (۱۳۶۶)، نظریه عمومی سیستم‌ها. ترجمه کیومرث پریانی. تهران: نشر تندر.
- بوزان، باری و ویور، الی (۱۳۸۸)، مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل، ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، بری (۱۳۹۰)، ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ: سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم. ترجمه‌ی عبدالمجید حیدری. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- دانلی، جک (۱۳۹۱)، "واقع‌گرایی". در: نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه روح‌الله طالبی‌آرانی. تهران: نشر میزان.
- سریع‌القلم، محمود (۱۴۰۲)، در داوس چین ۲۰۲۳ چه گذشت؟ <https://sariolgha-2023/07/03/com.lam>
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۵)، معمای امنیت و چالش‌های جدید غرب. تهران: وزارت امور خارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شاهنده، بهزاد (۱۳۹۶)، چین: روابط با آمریکا و ایران. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۹)، «روابط ایران و چین: گذار از مثلث رماتیک به پیوند پایدار». فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. دوره یازده (شماره ۳)، ۹۵-۱۱۴.
- عسگرخانی، ابومحمد و منصوری‌مقدم، جهان‌شیر (1389)، «همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل: نگاهی به نظریه‌سازه انگارانه الکساندر ونت». فصلنامه سیاست. دوره چهل (شماره ۳)، ۲۰۸-۱۸۹.
- فرانکل، جوزف (۱۳۷۱)، نظریه معاصر روابط بین‌الملل. ترجمه وحید بزرگی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، اصول روابط بین‌الملل. تهران: نشر میزان.
- کیسینجر، هنری (۱۳۹۲)، چین. ترجمه علی رستمی و علی هزاوه. تهران: نورا.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۰)، دانشنامه‌ی روابط بین‌الملل و سیاست جهان. ترجمه‌ی علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه‌قوا. ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده. تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- مورگنتا، هانس جی (۱۳۸۹)، سیاست میان‌ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- والتس، کنث (۱۳۹۴)، نظریه‌ی سیاست بین‌الملل. ترجمه روح‌الله طالبی‌آرانی. تهران: نشر مخاطب.
- ونت، الکساندر (۱۳۹۲)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هتنه، بیوردن (۱۳۹۴)، فراسوی منطقه‌گرایی جدید، در آنتونی پین، مباحث اصلی در اقتصاد سیاسی جدید، ترجمه حسین پوراحمدی و روح‌الله طالبی‌آرانی، تهران: نشر مخاطب.
- هتنه، بیوردن و آندراش اینوتای و اوزوالدو سونکل (ویراستاران) (۱۳۹۱)، منطقه‌گرایی نوین، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هی، کالین (۱۳۹۷)، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی. ترجمه‌ی احمدگل محمدی. تهران: نشر نی.
- Allison, Graham, (2017) *Destined for War: Can America and China escape Thucydides' Trap?* Boston-New York: Houghton Mifflin Harcourt.
- Binder, Leonard, (1958) *The Middle East as a Subordinate International System.* "World Politics", 10, pp.408-429
- Blanchard, Jean-Marc F & Shen, Simon, (2015) *Conflict and Cooperation in Sino-US Relations: Change and Continuity, Causes and Cures.* New York: Routledge.
- Brecher, Michael, (1963) *International Relations and Asian Studies: The Subordinate State System of Southern Asia*, "World Politics", Volume, 15 Issue. 02 January, 1963 pp. 235-213 DOI, 10.2307/2009374: Published online 18 July. 2011
- Bueno de Mesquita, Bruce, (2014) *Principles of International Politics.* CQ Press.
- Bull, Hedly, (1995) *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, London: Macmillan.
- Buzan, Barry, Charles Jones, and Richard Little (1993) *The Logic of Anarchy*, New York: Columbia University Press.
- Buzan, B, (1991) *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*, Hemel Hempstead: Harvester Wheatsheaf.
- Cantori, L. and Spiegel, S" (1973) *The Analysis of Regional International Politics: The Integration Versus the Empirical Systems Approach*, "International Organization", 465-494: (4)27,
- Deutsch, Karl W, (1957) *Political Community and the North Atlantic Area*: Princeton, NJ: Princeton University Press.

- Doshi ,Rush ,(2021) The Long Game .New York :Oxford University Press.
- Farrell M ,Hettne B & . Van Langenhove ,L ,(2005) Global Politics of Regionalism :Theory and Practice .Pluto Press.
- Gilley ,Bruce & O'Neil ,Andrew ,(2014) Middle powers and the Rise of China. Washington ,DC :Georgetown University Press.
- Gilpin ,Robert ,(1987) The Political Economy of International Relations. Princeton ,New Jersey :Princeton University Press.
- Haas ,Ernst B ,(1958) The Uniting of Europe ,Stanford :Stanford Univ .Press.
- Keohane ,Robert ,(1984) After Hegemony :Cooperation and Discord in the World Political Economy .Princeton :Princeton university press.
- Keohane ,Robert And Nye ,Joseph S ,(1977) Power and Interdependence : World Politics in Transition .Boston :Little ,Brown.
- Mayall ,James ,(1990) Nationalism and International Society) Cambridge:Cambridge University Press.
- Modelski ,George” ,(1981) Long Cycle kondratieffs and alternating innovations :Implications for US foreign policy “the Political Economy of Foreign Policy Behavior .California :California publishers.
- Miller ,Christofer ,(2022) Chip War .New York :Scribner.
- Nye ,Joseph & Welch ,David ,(2017) Understanding global conflict and cooperation :an introduction to theory and history. Boston : Pearson.
- Schweller ,Randall” ,(1994) Bandwagoning for profit :Bringing the revisionist state back in “,International Security.72-107 ,19 ,
- Thompson ,William R” ,(1973)The Regional Subsystem :A Conceptual Explication and a Propositional Inventory ,“International Studies Quarterly ,Vol ,17 .No ,1 .pp.891-71 .
- Waltz ,kennethN ,(1959) Man ,the state and war .New York Columbia University Press.
- Waltz ,kennethN ,(1979) Theory of International Politics .New York : Random House.
- Wendt ,Alexander ,(1999) Social Theory of International Politics .Cambridge University Press.
- Wright ,Quincy ,(1942) A Study of War .Volume I .Chicago :University of Chicago press.